

سه آینده ای که برای مجلس خبرگان پیش بینی می شود

علیرضا خیرخواه

سایت آفتاب 23 شهریور گذشته يك سخنرانی از رفسنجانی منتشر کرده بود که در کنگره حزب اعتدال و توسعه ایراد شده بود. او در آن سخنرانی می گوید: "امروز حکومت اسلامی باید توسط رهبری اداره شود که فقیه جامع الشرایط باشد و در جامعه ما فقهای بسیاری وجود دارند که باید یکی از آنها انتخاب شود و به عنوان نایب امام زمان کشور را اداره کند. این انتخاب به دو صورت می تواند صورت گیرد، یا مردم انتخاب کنند، و یا اینکه علما از بین خود شخصی را برگزینند اما ما راهی را انتخاب کرده ایم که هم مردم حضور داشته باشند و هم علما."

این حرف را البته می توان اینگونه تفسیر کرد که منظور از امروز کلی است نه همین امروز و همین خبرگان. ولی بنظر من مسئله مجلس خبرگان آینده همین چیزی است که رفسنجانی می گوید و دیر یا زود کارش به اینجا خواهد کشید، که البته به ترکیب آن نیز بستگی خواهد داشت. مسئله انحلال مجلس خبرگان توسط رهبر نیز که مصباح یزدی اخیرا و به بهانه پاسخ به حجاریان طرح کرده، پاسخ به همین تهدید است. حمله احمد خاتمی به طرح شورای رهبری نیز ادامه همین بحث است. به این ترتیب، مسئله جدی است. بنظر می رسد مجلس خبرگان آینده مجلسی است که در آن پایان مشروعیت حکومتی ولایت فقیه و اقتدار فردی آن یا رقم می خورد و یا به محوری ترین بحث داخلی و سپس علنی آن می تواند تبدیل شود، حتی علیرغم تمام مهره چینی ها و پیش بینی هائی که در تدارک است. این مسئله به حوادث و رویدادها نیز بستگی دارد، اما بهرحال پایان این بحث شکل های مختلفی به خود خواهد گرفت.

یا مجلس خبرگان خواهد کوشید، بر سر یک پیچ تند خامنه ای را برکنار کند و خامنه ای آن را منحل می کند که از آن پس دیگر يك دیکتاتور نظامی خواهد بود، نه ولی فقیه. یا مجلس خبرگان يك شورای رهبری انتخاب می کند، که در اینصورت مسئله اقتدار فردی یا مشروعیت ولایت فقیه در يك شورا بی معنا می شود. یا فردی بجای خامنه ای انتخاب می شود که این فرد بالطبع فقیهی است از میان فقها، بقول رفسنجانی و نقش فرمایشی و نمایی خواهد داشت.

این سه دورنمایی است که ما با آن روبرو هستیم و هر سه دورنما باز می گردد به آخرین مقاومت های انقلاب 57 برای تبدیل نشدن جمهوری به سلطنت خودکامه و نظامی. اگر امروز بخواهیم درباره آن سه دورنما صحبت کنیم باید پذیرفت که در شرایط فعلی خطر يك دیکتاتوری نظامی خیلی بیشتر از شورای رهبری یا يك ولی فقیه ضعیف یا وابسته به روحانیت است. نه از این جهت که شورای احتمالی رهبری آینده یا روحانیت سنتی یا آنان که در خبرگان جمع شده و می شوند مترقی هستند، بلکه از این جهت که روحانیت با اختلاف ها و شبکه های مختلف و تضادهایی که در درون خود دارد موجب عدم تمرکز قدرت می شود و این عدم تمرکز يك فضای تنفس برای مردم بوجود می آورد که اگر این فضا هم بسته شود جایی برای نفس کشیدن باقی نخواهد ماند؛ و این محوری ترین نکته در این ماجراست.

بنابراین از میان الترناتیوهای واقعی موجود یعنی يك رهبر نظامی و دیکتاتور تا شورای رهبری یا ولی فقیه ضعیف و پاسخگو لااقل در برابر روحانیت، طبیعی است که باید بیش از همه با گزینه اول مخالف باشیم.

بنابراین فکر می‌کنم به مسئله انتخابات مجلس خبرگان آینده باید با در نظر گرفتن این دو اصل نگاه کرد:

1- تلاش برای تشدید تضادها

2- تلاش برای اینکه این تشدید تضادها سرانجام بصورت يك حکومت نظامی متمرکز حل نشود.

با این وصف هر جا روحانیون اصلاح طلبی وجود دارند باید از آنان پشتیبانی کرد. آن تعداد از روحانیونی که دور و بر بیت علی خامنه ای پرسه می‌زنند و اکثراً بعنوان امام جمعه‌ها و یا وابستگانه به آنها و یا بعنوان نماینده رهبر در نهادهای وابسته به بیت او فعالیت می‌کنند را باید منزوی کرد. هر جا روحانیون دارای وزن و اعتبار سیاسی یا مذهبی وجود دارند که می‌توانند وزنه‌ای در برابر رهبری باشند باید از آنان حمایت کرد. این حمایت در مقابل اکثریت بزرگ روحانیون نسبتاً جوانی است که صلاحیتشان تایید شده و وابسته به شبکه مصباح یزدی هستند. اینان افراد بی اعتبار و گوش بفرمانی هستند که حضورشان در خبرگان در جهت یکدست تر شدن حاکمیت عمل می‌کند و باید مانع از پیروزی آنان شد.

باید صحنه را برای مردم تشریح کرد و توضیح داد که بحث نه بر سر شرکت در انتخابات خبرگان برای انتخاب این و یا آن فرد است، بلکه با این شرکت در انتخابات مردم عملاً به این و یا آن نتیجه یا هدف رای میدهند یا نمی‌دهند. افراد در بسیاری موارد خودشان مطرح نیستند، بلکه نقششان در جلوگیری از یکدست تر یا نظامی تر شدن حاکمیت، یا برعکس، تقویت آن مهم است.

شاید درک چنین موضعی، به هر دلیل و از جمله کم اطلاعی از روند رویدادها در داخل ایران دشوار باشد، اما برای توده‌ای‌ها و همه آنها که با تاریخ حزب توده ایران و حوادث سیاسی چند دهه معاصر آشنا هستند این مواضع نا آشنا نیست. مثلاً باید بخاطر آورد جبهه مطبوعات ضد دیکتاتوری را که در دهه 30 حزب توده ایران میتکر آن بود. مگر حزب توده ایران در آن زمان که با سید ضیاء الدین طباطبایی جبهه مطبوعات ضد دیکتاتوری تشکیل داد، نمی‌دانست که او یکی از مرتجع ترین سیاسیون ایران است. می‌دانست، ولی با سید ضیا طباطبایی بعنوان يك فرد جبهه تشکیل نداد، بلکه با هدف جلوگیری از تشدید دیکتاتوری متحد شده بود.

راه توده شماره 115

11.12.2006